تمدن ما، توحش آن‌ها

در نکوهشِ موهومات و مهملاتِ رئیس‌جمهور آمریکا

تحلیل تاریخ

کاظم موسوی بجنوردی
رئیس مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

سخنان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در روزهای اخیر و وعده بازگرداندن ایران، میهن عزیز ما، پاره تن ما، مام وطن ما به «عصر حجر» با توجه به شناختی که در این سال‌ها از او یافته‌ایم، چندان مایه شگفتی نیست. همو که مژده کمک داده بود، حالا گستاخانه سر آن دارد تا کهن‌بوم‌مان را حجرنشین کند و آنچه شایسته و بایسته خود بود به ما نسبت داده است. اما چه بیم و باک که تصوری از تمدن و فرهنگ ایران‌زمین ندارد. توقعی هم نمی‌توان از او داشت ولی از برخی سران کشورهای مدعی فرهنگ و تمدن و دیگر روشنفکران و دانشمندان جای شگفتی است که یا سکوت پیشه کرده‌اند و سر در جَیب مراقبت و مصلحت و عافیت فرو برده‌اند یا خوش‌تر داشته‌اند که با آن دشمنِ دژخیمِ ددمنشِ آتش‌افروز خشونت‌طلب همراهی کنند.

باری نیازی به تحقیقات گسترده نیست و کمابیش هرکسی که اندکی مطالعه و حتی با رسانه‌ها آشنایی داشته باشد، نیک می‌داند که ایران از سپیده‌دم تاریخ از پیشروان فرهنگ و تمدن بشری بوده و انبوهی از نمونه‌های فرهنگ‌مداری و هنرآفرینی ایرانیان، زینت‌بخش بزرگ‌ترین و معتبرترین کتابخانه‌ها و موزه‌های دنیاست.

کدام کتاب اندیشمندان شرق و غرب در باب تاریخ تمدن و فرهنگ هست که فصل مهم و بلندی از آن به معرفی وجوه فرهنگ و تمدن ایران‌زمین اختصاص نیافته باشد که از دوران کهن تا روزگار اسلامی در انواع زوایا و خفایا ظهور و بروز یافته است که این بوم و بر در این غوغای توحشِ مدرنِ قرن بیست‌ویکمی که مدرسه و بیمارستان و داروخانه و آزمایشگاه و زایشگاه و یتیم‌خانه را ویران می‌سازد، خانه مسکونی و کوچه و محله را تخریب می‌کند، بازار و کارگاه و کارخانه و زیرساخت و پل را به انهدام می‌رساند، دانشگاه و کتابخانه و ورزشگاه و ابنیه تاریخی را از میان برمی‌دارد، تأسیسات نفتی و آب‌شیرین‌کُن و بانک را تخریب می‌کند، خون نیروهای امدادی و سربازان وظیفه و کارگران و عابران پیاده را می‌ریزد و خلاصه آنکه غیرنظامی‌ترین آدم‌ها و مکان‌ها را درهم می‌کوبد و حد یقف هم ندارد، برترین و بهترین نماد و نماینده صلح‌دوستی و نوع‌طلبی از سپیده‌دم تاریخ تا همین امروز بوده است. در این باب آن‌قدر پهنه سخن فراخ است که در این عبارات کوتاه نمی‌توان حق مطلب را ادا کرد.

کوتاه‌سخن آن‌که ایرانیان همواره منادی انسانیت بوده‌اند. حتی در عصر جدید نیز در یک سده‌ونیم اخیر ایرانیان پیش و بیش از دیگران در آزادی‌خواهی و برقراری حکومت قانون و مردم‌سالاری پیشرو بوده‌اند، چنان‌که مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در جای‌جای دانشنامه‌های خود از «دایرةالمعارف بزرگ اسلامی»، «تاریخ جامع ایران» و «جغرافیای جامع ایران» تا «دانشنامه فرهنگ مردم ایران»، «دانشنامه تهران بزرگ»، «دانشنامه حقوق ایران»، «دانشنامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» و «دانشنامه هنر ایران» و البته منشورات و مکتوبات فراوان و در صدر و رأس آن‌ها، شاهنامه فردوسی به تصحیح زنده‌یاد دکتر جلال خالقی مطلق، طی ۴۳ سال اخیر کوشیده است بازتاب آن را انعکاس دهد و به مردم ایران بشناساند و البته در نسخه انگلیسی (Encyclopaedia Islamica) و عربی (دایرةالمعارف الإسلامیة الکبری) به جهانیان بنمایاند. اکنون نیز ایرانیان برای دفاع از کشور کهنسال و فرهنگ و تمدن و تاریخ و جغرافیا و ادب و هنر خود در برابر دشمنان- که تجاوز وحشیانه آنان را به میهن عزیز محکوم می‌کنم و به خانواده‌های بسیاری که در این دو جنگ تحمیلی اخیر داغدار و سوگوار عزیزان خود شدند، تسلیت عرض می‌کنم - ایستادگی می‌کنند و این وظیفه‌ای است که در طول تاریخ خود بارها بر عهده گرفته‌اند و به‌درستی از پس آن برآمده‌اند و نام خود را در گیتی طنین‌انداز کرده‌اند. پس باید دونالد ترامپ و هم‌قطار صهیونیست‌اش و جماعت تازه‌به‌دوران‌رسیده بادیه‌نشینِ نفت‌پرورده و البته وطن‌فروش‌ها این پنبه را از گوش خود بیرون بیاورند و برای خود تکرار کنند که ما متحد و متفق می‌مانیم تا از وطن‌مان، پاره تن‌مان حفاظت و حراست کنیم و دیگران را هم تهییج و تحریک و تشجیع کنیم به مراقبت از این یک‌میلیون و ۶۴۸ هزار و ۱۹۵ کیلومتر مربع که به قول مرحوم دکتر محمد علی اسلامی نُدوشَن در آن نوشته معروف

> رئیس‌جمهور متوهم آمریکا که مژده کمک داده بود، حالا گستاخانه سر آن دارد تا کهن‌بوم‌مان را حجرنشین کند و آنچه شایسته و بایسته خود بود به ما نسبت داده است. اما چه بیم و باک که تصوری از تمدن و فرهنگ ایران‌زمین ندارد. توقعی هم نمی‌توان از او داشت ولی از برخی سران کشورهای مدعی فرهنگ و تمدن و دیگر روشنفکران و دانشمندان جای شگفتی است که یا سکوت پیشه کرده‌اند و سر در جَیب مراقبت و مصلحت و عافیت فرو برده‌اند یا خوش‌تر داشته‌اند که با آن دشمنِ دژخیمِ ددمنشِ آتش‌افروز خشونت‌طلب همراهی کنند

در مجله «یغما» (شماره ۱۴۱، فروردین ۱۳۳۹): «ایران از پای نمی‌اُفتد، می‌تپد و چون قُقنوس از خاکستر خود برمی‌خیزد؛ مانندِ دُلفین جَست می‌زند و پیدا می‌شود و نهان می‌شود، و باز از نو پدیدار. هرکجا که گمان کنید که نیست، درست همان‌جا هست، در هر لباس، هر سیما، چه در زربفت و چه در کرباس، چه گویا و چه خاموش.»

تردید و تشکیک ندارم که دوباره همای امید بر دوش‌مان خواهد نشست. پس باید قُقنوس‌وار از خاکستر جنگ و جنون و روزهای تلخ و تاریکِ خون و خشم به پرواز درآمد و سیمرغ شد. و این امید است که ما را امیدوار می‌کند؛ امید به رسیدن دوباره روزهای خوب. به نشستن دوباره لبخند. به بارش دوباره باران عشق. به برآمدن دوباره خورشید رخشان. به روییدن دوباره درخت محبت. به سفرکردن دوباره به کوه و دریا و جنگل و کویرِ این سرزمین. آفتاب، باز از ایران طلوع خواهد کرد و از خراسان و سیستان تا آذربایجان و کردستان و خوزستان را روشنایی خواهد بخشید. بگذاریم فرزندی اگر در همین روزها از مادری زاده شود، وقتی به عقل رسید، با افتخار و ابتهاج، از این روزهای موطن‌اش بشنود، که مردمی در سال‌های ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵، از قفای جنگی و روزهای غم‌باری، خم به ابرو نیاوردند، خود را نباختند و در نهایت استقامت و حصانت، با دفاع ملی و میهنی تمام‌عیار از این دوره و دوران عبور کردند؛ زیرا باور داشتند که رسالت این سرزمین هنوز به پایان نرسیده است؛ به جدّ و جهد و جان جهاد کردند و خون دادند اما خاک ندادند و نشان دادند که داوری درباره «عصر حجر» که مشخصه‌هایش بی‌قانونی و وحشیگری و زورگویی و جنگ و نزاع و خونریزی است، چندان دشوار به‌نظر نمی‌رسد؛ پس ببینیم در روزگار ما چه کسانی و کدام دولت‌ها به چنین صفات و رفتارهایی نزدیک هستند؟ که به قول استاد روان‌شاد محمدابراهیم باستانی پاریزی؛ «فقط مجلدات تاریخ طبریِ ما از همه تاریخِ تدوین‌شده آمریکا بیشتر است.»

شاید بد نباشد در پایان، این سطور زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در مجله «کاوه» منتشره در مونیخ آلمان (شماره ۵۸، زمستان ۱۳۵۴) را بار دیگر مرور کنیم: «من وقتی در باب گذشته ایران تأمل می‌کنم، از اینکه ایرانی‌ها دنیا را به نام دین یا به نام آزادی، به آتش و خون نکشیده‌اند، از اینکه مردم سرزمین‌های فتح‌شده را قتل عام نکرده‌اند و دشمنان خود را گروه‌گروه به اسارت نبرده‌اند، از اینکه در روزگار قدیم یونانی‌های مطرود را پناه داده‌اند؛ ارامنه را در داخل خانه خویش پذیرفته‌اند؛ جهودان و پیغمبران‌شان را از اسارت بابل نجات داده‌اند؛ از اینکه در قرن‌های گذشته جنگ صلیبی بر ضد دنیا راه نینداخته‌اند و محکمه تفتیش عقاید درست نکرده‌اند؛ از اینکه ماجرای سن بارتلمی نداشته‌اند و با گیوتین سرهای مخالفان را درو نکرده‌اند؛ از این‌که جنگ گلادیاتورها و بازی‌های خونین با گاو خشم‌آگین را وسیلهٔ تفریح نشمرده‌اند؛ از این‌که سرخ‌پوست‌ها را ریشه‌کن نکرده‌اند و بوئرها را به نابودی نکشانیده‌اند؛ از اینکه برای آزار مخالفان، ماشین‌های شیطانی شکنجه اختراع نکرده‌اند و اگر هم بعضی عقوبت‌های هولناک در بین مجازات‌های عهد ساسانیان بوده است، آن را همواره به چشم یک پدیده اهریمنی نگریسته‌اند؛ و از اینکه روی‌هم‌رفته ایرانی‌ها به اندازه سایر اقوام کهنسال دنیا نقطه ضعف اخلاقی نشان نداده‌اند، احساس آرامش و غرور می‌کنم و در این احوال اگر پرسش سمج و تأمل‌انگیز منتسکیو و پاریسی‌های کنجکاوش یقه‌ام را بگیرد و باز از من بپرسد: «چگونه می‌توان ایرانی بود؟» پاسخ روشنی برای آن آماده دارم؛ جوابی که خود پرسشی دیگر است: «چگونه می‌توان ایرانی نبود؟»

ژن تمدنی

میراثی که ایران را از عصر حجر مصون می‌دارد

تأملات

مهدی فیروزان
مدیرفرهنگی

یکی از ویژگی‌های بارزِ افراد خودخواه، غوغاسالاری است. غوغاسالاران کسانی‌اند که باید در اطراف‌شان «اخبار جنجالی»، «حرف‌های متناقض» و البته «تحسین و تمجید» شکل بگیرد. در این میان، دونالد ترامپ —که به دلیل بی‌ثباتی در مواضع و عملکردش بارها با انتقادهای گسترده روبه‌رو شده— نمونه‌ای از غوغاسالاری معرفی می‌شود: تناقضی که در استراتژی و تاکتیک‌ها دیده می‌شود و همین تناقض خود، منتقدان زیادی را علیه او برانگیخته است. جالب‌تر اما این است که آدم‌های غوغاسالار، از انتقادهایی هم که علیه‌شان مطرح می‌شود لذت می‌برند؛ صرف مطرح بودن در اخبار رسانه‌ها، صرف اینکه مردم درباره‌شان گفت‌وگو کنند و حتی صرف اینکه گفته شود «برای اولین بار این فرد فلان کار را برنامه‌ریزی کرد»، برای آنها اقناع‌کننده و ارضاکننده است. در این زمینه، نمونه‌های داخلی نیز بعضاً دیده می‌شوند؛ نمونه‌هایی از کسانی که با سر و صدا، خود را در کانون توجه نگه می‌دارند و از همان جدال‌ها تغذیه می‌کنند.

نکته مهم دیگری که در خصوص تهدیدهای ترامپ علیه کشورمان باید اشاره کرد، وجود تفاوت‌های ساختاری همچون مسأله هویتی موجود در بافت سرزمینی متمدن، با فرهنگ و تاریخ کهن ایران است؛ آنچه که در کشورهای به اصطلاح نوپا، بدون سابقه تاریخی و تمدنی چندان وجود ندارد. چرا که آمریکا از مجموع مهاجران اروپایی تشکیل شد؛ مهاجرانی که بسیاری‌شان بزهکاران و زندانی‌هایی بودند که برای کار در شرکت‌های جوینده طلا و جوینده امکانات جدید به منطقه آمریکا اعزام شدند. با استناد به همین شواهد تاریخی می‌توان گفت آمریکا تاریخ کهنسالی ندارد. آنچه به عنوان تاریخ کهنسال در این سرزمین معرفی می‌شد، در حقیقت متعلق به سرخ‌پوستان بود، اما همه آنان قلع‌وقمع شدند؛ به‌گونه‌ای که از آن با تعبیر نسل‌کشی یاد می‌شود. در ادامه می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای شکل‌گیری هویت آمریکایی— و نیز برای منافع بیشتر— از محیط زیست بهره‌برداری و در نهایت تخریب‌های گسترده انجام شد. از نشانه‌هایی هم که اخیراً برای این موضوع می‌توان برشمرد «خروج ترامپ از کنوانسیون محیط زیست» است. همچنین، از منظر این استدلال، بی‌ارزش‌انگاشتن انسان‌های دیگر و تبدیل انسان به ابزار، از مشخصات کشورهایی دانسته می‌شود که تمدن و تاریخ دیرینه ندارند. در همین راستا، طرح این تصور که با تشدید حملات وحشیانه و جنایات جنگی ایران به «عصر حجر» برمی‌گردد، به عنوان ادعایی نابخردانه توصیف و گفته می‌شود این گزاره، حتی ذهن را به سمت عقب‌ترین نقطه ممکن می‌برد؛ گویی واقعیت تاریخی ایران از مسیر خودش جدا می‌شود. گفته می‌شود اگر آمریکا کشور صاحب تمدن بود، رئیس جمهوری آن نمی‌توانست چنین مفهومی را در ذهن بسازد.

تمدن و فرهنگ، در این روایت، «مانند خون جاری» در رگ‌های شهروندان است؛ همانند «دی‌ان‌ای» یا «ژنوم» که در مردم جریان دارد. ایران، حتی اگر منابع اقتصادی‌اش آسیب ببیند یا منابع نظامی تخریب شود، به عصر حجر برنمی‌گردد؛ چون تمدنی دیرینه دارد که از عصر حجر عبور کرده است. در مقابل، برخی کشورهای تازه‌پا — مثل امارات یا کشورهایی از این جنس که پیشینه تمدنی گذشته ندارند— امکان دارد به آن عهد و زمانه بازگردند.

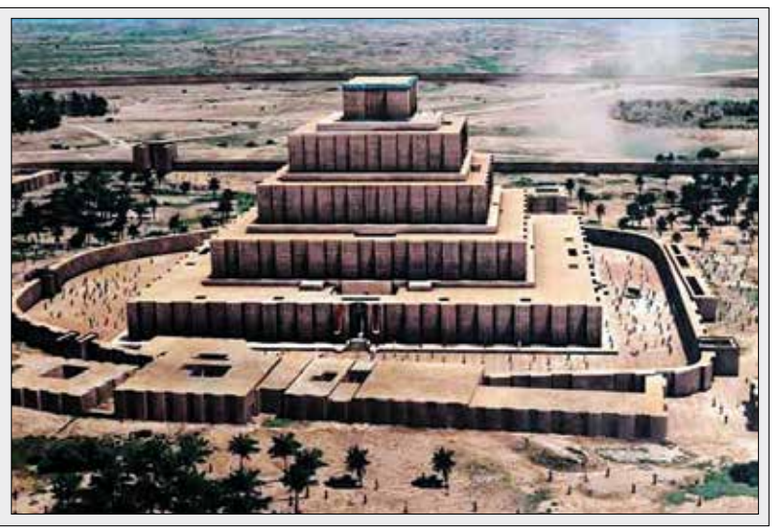

محوطه چغازنبیل به‌جای مانده از دوره ایلامی است که ۱۰۰ هکتار وسعت دارد و زیگورات چغازنبیل یا معبد چغازنبیل بنایی مطبق، شگفت‌انگیز، شاخص و مهم‌ترین بنای باقی‌مانده از این شهر باستانی است. این اثر که در استان خوزستان واقع است در سال ۱۳۵۸ به ثبت جهانی یونسکو رسید

می‌توان دلیل این بازگشت نیز تهدید «منابع مالی، کمک‌های نظامی، درآمدها و سرمایه‌گذاری‌هایی» معرفی می‌شود که در این زمینه‌ها به کشورهای دیگر وابسته هستند؛ یعنی پایه ثبات آنها فرهنگ ملی ریشه‌دار نیست، بلکه اتکای بیرونی و پول و قدرت است. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کشورهای صاحب تمدن —ایران، هند، چین، مصر و یونان—محال است به عصر حجر برگردند؛ چون این تمدن‌ها قرن‌هاست که از عصر حجر عبور کرده‌اند و به عصرِ تولیدِ فکر، تولیدِ اندیشه و هنر رسیده‌اند. در همین چهارچوب گفته می‌شود شما نمی‌توانید از یک ایرانی، «هویت ایرانی» را بگیرید؛ هر جای دنیا که باشد، شناخته می‌شود. حتی رنگ پوست این نژاد نیز با حمله نظامی تغییر نمی‌کند، زبان فارسی نیز با حمله نظامی عوض نمی‌شود. فضیلت‌های ایرانی —شجاعت، مهمان‌دوستی، مهربانی و هوشمندی آنها— هرگز با ابزار نظامی قابل تغییر نیست.

موسیقی ایرانی که تا جنوب اسپانیا گسترش پیدا کرده، معماری‌ای که از یک سو به جنوب اسپانیا و از سوی دیگر به چین و هند اشارت می‌کند، و نیز شاهنامه که یکی از حماسه‌های بزرگ جهانی و ایرانی معرفی می‌شود. با این استنادها، «برگرداندن ایران به عصر حجر» نه فقط ادعایی بی‌پایه، که ناشی از بی‌اطلاعی از ماهیت «تمدن» است. با چه منطقی می‌توان میراث ابن‌سینا را—که یکی از بزرگان دنیای پزشکی نیز هست—به عصر حجر برگرداند؟ اساساً تصور بازگشت به عصر حجر از سوی کسانی مطرح می‌شود که نه تمدن را می‌شناسند و نه ظرفیت تاریخی آن را درک می‌کنند. در پایان می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که ادعاهایی از این جنس، نشانه «بی‌هویتی» است: کسانی که تمدن را به ابزارِ نظامی تقلیل می‌دهند و سرنوشت یک ملت را به خشونت گره می‌زنند و با استناد به بهانه‌های گوناگون می‌خواهند این توحش را توجیه کنند. از این رو «میلیتاریسم» یا ابزارهای نظامی را برای نسل‌کشی یک تمدن مناسب و کافی می‌داند. بنابراین در مورد ترامپ نیز موضوع از جنس یک بی‌هویتی است. حتی شوخی‌هایی که مطرح کرده، از جمله شوخی‌هایی درباره اعراب و محمد بن سلمان که سر زبان‌ها افتاد یا مزاح درباره همسر امانوئل مکرون و تحقیر ولودیمیر زلنسکی رئیس‌جمهوری اوکراین، همگی به‌عنوان نشانه‌ای از همین شخصیت غوغاسالار معرفی می‌شود: کسی که مرکز ندارد. در این نگاه، «مرکز داشتن» یکی از نشانه‌های انسانی دانسته می‌شود؛ انسان یا هویت دارد یا از منظومه‌ای درونی بی‌بهره است. در آمریکا با رئیس‌جمهوری روبه رو هستیم که «مرکز ندارد»، بنابراین حرف‌ها و تصمیم‌هایش همگن نیست و از یک منظومه واحد شکل نمی‌گیرد؛ از همین رو، خطرناک است و چون از تمدنی نیامده، بنابراین تمدن را نمی‌شناسد.

سیاستمدار عصر حجر

دونالد ترامپ خلف تمام‌عیار کریستف کلمب است

تبارشناسی

نعمت‌الله فاضلی
انسان‌شناس و نویسنده

همان‌طور که در طبیعت، آب در صد درجه به جوش می‌آید، در جامعه و انسان هم قانونی هست که از «کوزه همان تراود که در اوست». سخن ترامپ که با استفاده از استعاره عصر حجر گفت می‌خواهد ایران را به عصر حجر برگرداند، چیزی جز تراوش جهان‌بینی و شیوه تفکرش در باب جامعه و سیاست نیست. ترامپ بلوف نمی‌زند و شوخی هم نمی‌کند. استفاده از این استعاره هم تصادفی نیست و از روی لقلقه زبانی ناگهان حرفی از دهانش بیرون نپریده. این افاضات واقعیت ذهن و ضمیرش است. البته اینکه بتواند یا نتواند به این افاضاتش عمل کند مسأله دیگری است. قطعاً با کشور و ملت بزرگی روبه‌روست و عصر حجری کردن این ملت را تاریخ نشان خواهد داد.

اما چرا عصر حجری کردن ذهن و ضمیر ترامپ است؟ مارک جانسون و جورج لیکاف در شاهکار کلاسیک‌شان «استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم» اثبات کردند بشر هر استعاره‌ای که می‌سازد و به کار می‌برد «نه تنها در زبان که در اندیشه و عمل ما جاری و ساری است» و این استعاره‌ها «عملکردهای هر روزه ما تا جزئیات را نیز کنترل و هدایت می‌کنند» و حتی مهم‌تر «ساختار آنچه را درک می‌کنیم شکل می‌دهند و چگونگی حرکت ما در جهان و رابطه‌مان با دیگران را تعیین می‌کنند.» با این حساب لیکاف و جانسون به ما یادآور می‌شوند خیلی مراقب مفاهیم و استعاره‌هایی باشیم که به کار می‌بریم. به‌خصوص سیاستمداران باید بی‌نهایت مراقب استعاره‌های‌شان باشند چون ممکن است با هر یک از آنها جان میلیون‌ها انسان و جاندار را بگیرند. مثل چی؟ مثل همین عصر حجر ترامپ. اما ترامپ این استعاره را از کجا آورد؟ پیش‌تر هم در جنگ ویتنام، جنگ‌سالاران آمریکایی از همین استعاره استفاده کرده بودند. فعلاً کاری به تکرار کاربرد این استعاره در تاریخ جنگ‌های آمریکا ندارم اما می‌خواهم صرفاً ملاحظه مهمی را یادآور شوم. این که استعاره «عصر حجر» ریشه‌اش در ماهیت عصرحجری و فرهنگ جنگ و غارتگری در سنت سیاسی و سیاستمداران آمریکایی دارد. هاوارد زین، مورخ برجسته در شاهکار ماندگارش «تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱» کتابی در ۹۲۸ صفحه با استناد به انبوه منابع و اسناد و تحقیقات معتبر دانشگاهی این سنت عصرحجری بودن در سیاست آمریکا را از زمان کریستف کلمب در ۱۴۹۲ که پایش به قبیله آراواک در سرزمین آمریکا باز شد و از روی جهل هم تصور می‌کرد به هند آمده تا همین قرن بیست‌ویکم جست‌وجو می‌کند و نشان می‌دهد سنت سیاسی عصرحجری بودن، سیاست غارت و جنگ است. سیاستمداران آمریکایی این سنت را از کریستف کلمب به ارث برده‌اند. کلمب بزرگ‌ترین جانی تاریخ است که برای غارت طلاهای مردمان بومی ساکن در سرزمین به قول خودش «هند غربی» (جایی که بعدها ایالات متحده آمریکا نامیدند) بومیان و تمدن‌های مایاها و آزتک‌ها را نابود و میلیون‌ها بی‌گناه را کشت. هاوارد زین می‌نویسد، این جانی بزرگ در کتاب‌های درسی مدارس آمریکا قهرمان این کشور معرفی می‌شود. هاوارد زین سنت توحش و آدمخواری عصر حجری سیاست و سیاستمداران آمریکایی را در قرن هجدهم و نوزدهم و برده‌داری انبوه رهبران سیاسی آمریکا را به تفصیل شرح می‌دهد، حتی نشان می‌دهد توماس جفرسون، رهبر بزرگ و معنوی و از نویسندگان بیانیه استقلال آمریکا در ۱۷۷۶، خود برده‌دار بزرگی با ۶۰۰ برده بود؛ هر چند داعیه مخالفت با برده‌داری هم داشت و مثلاً آزادی‌خواه بود.

سنت سیاسی عصرحجری به روایت هاوارد زین در قرن بیستم هم ادامه یافت. جزئیاتش را در «تاریخ آمریکا» بخوانید. زین به تفصیل به جنگ آمریکا علیه ویتنام می‌پردازد که از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۲ آمریکا برای غارت و تسلط بر منابع طبیعی منطقه هند و چین به ویتنام حمله کرد و هفت و نیم میلیون تن بمب بر سر ویتنامی‌ها ریخت و همه تلاشش را کرد که ویتنام را به عصر حجر ببرد. بگذریم که عاقبت شکست خورد.

دردسرتان ندهم. عصرحجر استعاره‌ای جاری و ساری در سنت سیاسی تمام تاریخ آمریکا دارد و ترامپ هم استثنایی بر این قاعده نیست، بلکه عین قاعده است. البته مردمان آمریکا لزوماً نه تنها موافق این عصرحجری‌ها نیستند بلکه در راهپیمایی چند میلیونی اخیرشان در بیش از ۳ هزار شهر آمریکا از عصرحجری‌ها ابراز تنفر کردند و همچنان می‌کنند. سنت سیاسی عصرحجری عموماً سنت جمهوری‌خواهان است و حتی دموکرات‌های آمریکایی نیز با آن نمی‌توانند کنار بیایند. جامعه مدنی آمریکا ده‌هاست با این سنت سیاسی عصرحجری کشورشان مبارزه می‌کنند و متأسفانه توفیق چندانی هم نداشته‌اند.

دونالد ترامپ خلف تمام‌عیار همان کریستف کلمب عصرحجری است که اکنون در آسیای غربی دنبال منابع و طلا و در صورت ممکن برده می‌گردد. اینکه بتواند ایران و ایرانیان را مثل خودش عصرحجری کند چیزی است که می‌بینیم در یک ماه و چند روز تجاوزش مردم ما چه حسابی کف دستش گذاشته‌اند. امیدوارم ایرانیان بتوانند ترامپ و همدستانش را از عصرحجر به قرن بیست و یکم بیاورند؛ این آرزوی جامعه مدنی آمریکا و مردم جهان هم هست.

کریستف کلمب در حال نامگذاری سرزمین تازه کشف‌کرده‌اش در سال ۱۴۹۲

هاوارد زین در کتاب «تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱» نشان می‌دهد سنت سیاسی عصرحجری بودن، سیاست غارت و جنگ است. سیاستمداران آمریکایی این سنت را از کریستف کلمب به ارث برده‌اند. عصرحجر استعاره‌ای جاری و ساری در سنت سیاسی تمام تاریخ آمریکا دارد و ترامپ هم استثنایی بر این قاعده نیست، بلکه عین قاعده است